

تنویر القلوب فی لطائف المحبوب

ملفوظ شریف عارسی

قطب الاقطاب غوث الاعوان شہنشاہ طریقت سلطان معرفت
عارف کامل غریب نواز حضرت خواجہ اللہ بخش تونسوی رحمۃ اللہ علیہ

مؤلف حضرت خواجہ احمد بن امیر عالم المسمی بالبنیاد الاوشی الغزنی

نوٹ (اس ملفوظات شریف کا اصل محفوظ درگاہ تونسہ شریف علیہ غازی خان کے کتب خانہ میں موجود ہے)

حضرت حاجی سید احمد خان بنحیار غزنوی رحمۃ اللہ علیہ اپنے وطن افغانستان سے ہجرت کر کے
اجپیر شریف آئے اور وہیں سکونت اختیار کر لی۔ آپ نے حضرت خواجہ اللہ بخش سے بیعت
کی اور خلافت حاصل کی۔ آپ کا وصال 24 شعبان 1318ھ / 1901ء میں ہوا
مراد متصل معقولہ کعبہ درگاہ شریف کے مندرجہ ذیل وارث کے ہوتے ہیں (اللہ تعالیٰ جنت)

شیخ مدبر
سید محمد دینی

بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ الذی نور قلوب العالمتین بنور ہدایہ و شرح
صلو و السلامین بمرور مرغانہ و القلوب کا دراصل علی خیر خلق
سیدنا و آلہ و اصحابہ اخیار ہیں۔ اس الجدید مقبول القبول الخفیف
الذی حیف الراجی الی رحمة اللہ العالی الخدیو امیر عالم المسمی بالبنیاد
الاروشی الغزنی کی انور صہ دراز دریں فکر برد کہ کہہ کی کتاب بجاں
ہم تالی در ملفوظات محبوبی الغنی مولانا و موشناہ قرین خواجہ اللہ بخش غزنوی
ادام اللہ تعالیٰ برکاتہ و فیوضاتہ عجز کرد ہستوار تا آخر الامر بدیں اہل
مشرف شود لا شرج اکاد کتاب تالی کہ مقبول ازین کتاب اصمت کردہ
خواجہ شہید الدینی کتاب و حض بروی قلم بندوں عبارت ملفوظات شریف
برائے یاد نگاری تعلیم و تشوہ ازین جہت دریں کتاب اتقا احسب المقصود
گردیدہ و دریں ملفوظات شریف شرح و فوائد کثیرہ در کتاب تالی یعنی
در مقبول الیم کہ مسمی کردہ خواجہ شہید بنویر القلوب فی اللطائف المحبوب
بلیسط و لحدیثی تمام ان شہاد اللہ فی شدہ خواجہ شہید امیر بر صغیر

تنویر القلوب

والله تعالى هو الموفق الى طريق الهداية وتعلمه المصطفى

روزی که از بعد از آنکه در خانقاه جدا مجروح خوش یعنی حضرت
قدس سره و اولیاد خود را چنان خوانیم همه سبلان رضی الله عنه در رضاء عنا
صب معمول بطریق معروف جلوس میفرمودند و جمیع اصحاب از درویشان و علماء
حاضر بودند حضرت ایشان بزرگان مبارک را انداخته که روزی حضرت صاحب یعنی
حضرت اولیاد قدس سره میفرمودند که در تفتیش اثر حضرت قبله امام مبارک صلی الله علیه
تأثیر بود که که نظر بسیار ایشان می افتاد آن شخص را از برادرها می آر بودند
دست و پیمایش میکردند این که از هیچ فرزندش چنانچه شغف جوئید
بسیب قرضه می آید بتو در خانقاه می آید بود که ماحر در خدمت
حضرت قبله امام رضی الله تعالی عنه در رسید و قدر دو سه ماه در
خدمت لنگر - یف بیدار و دل مصروف شده تا که حضرت قبله امام
رضی الله عنه بر حال و حالتشانی او واقف شدند و آن شخص نیز
مطلع شد که حال او نظر فیض اثر حضرت قبله امام صاحب بر
حال بنده را در دست آفر روزی حضرت حضرت

قبله امام رضی الله تعالی عنه مرض نمود که بنده بسبب قرضه او را هتود از خانقاه می آر
شده التجا بخدمت آن قبله امام آوردیم اگر بر حال بنده نظر فرمایند و رحمت
حضرت قبله امام رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که بفرمان برو بنویس و دفترها
شاهو کاران طلبیده بگویم من فلوس آوردیم بنویس و دفترها بیا بید که در روز
آن دفترها قرض شما ادا نمایم شاهو کاران خوش شده فی الفور برخواستند و بنده
و بنویس های خود را حاضر کردند تا فلوس خود از دست بگیرند چون بنویس ها را دادند
هیچ درو یافتنی نشدیم چند بنویس ها را ~~که بنویس ها را~~ بنویس ها را برخواستند هیچ
سود نداشت شاهو کاران در گفتند که این سخن خالی از حقیقت نیست
از وی استفسار نمودند که راست است بگویم این چه سر است که قرض
مستوده و مرقومه در بندری های سایان نیست تا بر شود آن شخص تمام احوال
از اول تا آخر کیفیت خود بدیشان بیان نمود شاهو کاران از شنیدن این خبر
متعجب مانوند بعد از آن شخص با ایشان گفت که بی شک قرض شما
بر بنده است اگر از دفترهای شما ~~و بنویس ها~~ بنویس ها را گردیده مگر همراه

زکنت تا آنکه از آنجا مانند بانیان و مبرزان مست و موهوش برخاسته
 بحدوث الف الف بر زبان میزدند و از آنکه در هر لحظه کلمه الف الف میگفت
 مردم آنجا آن احوال آنکه تا آنکه کردند چنانچه حالت برونه بعد از تغییر شد و در
 آن روزی که بچه را گرفتند در برین میگردیدند و از آنکه او را هیچ چیز نبود
 که سگ بچه است یا دیگر چیز است و چون آن شب شد و بچه را آن سگ
 بچه رسیدی که آنرا در برین گرفته و در برین میخواستند و در
 چنانچه این ماجرا خادمان و درویشان آن سبب حضرت قید تمام صاحب
 روضی و ملاکند و رسانیدند چنانچه این ماجرا که آنوقت سگ بچه را در بر
 بغل گرفته شب در برین میخواستند و در برین میخواستند و در برین
 آوردند بجای سگ بچه در برین آوردند و سگ بچه را از روی بفرست
 بیرون اندازید و درویشان بجهنم قید تمام صاحب روضی و ملاکند چنانچه
 حکمت بعمل آوردند که بزرگ بجای سگ بچه در برین آوردند و در
 سگ بچه را رها کردند و بیرون آمدند و از آنکه چنانچه بزرگ
 شد و در برین محل فرمودند که آن سگ بچه را آنوقت

بنده اگر بگذرد کم و بیش حسب المقدور در این فیصله و صلح میگذرد
 و بقیه کار آنرا در مکتب نامن چیزی بشماریم که من سر و نقل ستم
 زیاده طاقت ندارد تا آنکه کلام را قبول کردند و بده با ایشان فیصله نرود
 باز رحمت به آن شریف بفرست حضرت قبله عالم روضی الله عنه حاضر
 گردید و توبه کرد و گفت حال خود میان خود با برادر بزرگوار
 در خدمت بزرگوار شریف میفرست شد تا که روزی درویشان آنوقت بوی
 لغت و توبه حضرت بر حال او ظاهر شد و باید که کلام سابق از
 حضرت قبله عالم روضی الله عنه شریف باید کرد و برادر بزرگوار شریف
 ظهور بخار پیدا کرد و از آنکه او مردی بود و از برادر شریف یعنی تا مرد
 بخار او را برادر شریف بخدمت حضرت قبله عالم روضی الله عنه باو تلقین
 فرمودند که بگو آن وقت الف بفرست گفتن الف جدید و مشتاق الهی
 در آنرا و بفرموده در آنوقت هر چند که حضرت قبله عالم روضی الله عنه
 تلقین بر او فرمودند که بگو آن وقت الف بفرست گفتن الف جدید و مشتاق الهی

در شهر بمال پور رفته بود و در آنجا که از مولوی از متوسل شدن

حرف قبله عام رضی الله عنه ویرادید بسیار شکسته بال و خسته حال

برعاش رحم آورد کریم پیر برادر من است و بچم تنگ دستی و شکسته

حای مالش میگوید مناسب که این را پیش بها و لیاقت برده

چیز و جم معاش مقرر کنایده آید آخر مولوی مذکور بعد نقش آمده

نقش از مرمتی شده باشد ماهر دو یکها بخدمت نوز بها عجب رفته چیزه

و جم معاش کفاف و معیشت برائے شما مقرر کنایده آید تا که نگران شما

از نان و پارچه بیسبب است گردد و در جواب گفت ملک سگ را جان ملک

نشان میدهد روزی محبوب الله میفرمودند که خلیل الرحمن

نام شخصی از بندوستان اشتهار فرستاده است نوشته که بیعت

حضرت علی احمد صاحب از بابا گنجشکر رضی الله تعالی عنه از هیچ

کتاب ثابت نمی شود عجیب مرثا آنده در حق چنین اولیاد هم

بیعتی استخوان لایق نمی نویسد ازین خبر نه درازند که

مرآة الاسرار و اخبار الاخیار نالقی است بر نبوت بیعت حضرت

علی احمد صاحب رضی الله تعالی عنه از حضرت بابا گنجشکر رضی الله

عنه چنانچه مرآة الاسرار مینویسد و قتی که حضرت بابا صاحب رضی الله

عنه سند خلافت دهل به حضرت علی احمد صاحب رضی الله تعالی عنه درازند

که این سند از قطب جمال بالنسوی رضی الله عنه بهم ممبر رسانیده بود هلی

روید چون علی احمد صاحب صاحب رضی الله عنه از آنجا رجعت شود

بخدمت حضرت قطب جمال بالنسوی رضی الله عنه رسید و وزیر ایشان

استیضاد مقرر کردند سند نمودند حضرت قطب جمال رضی الله تعالی عنه

مسند و کار پاره پاره نمود حضرت علی احمد صاحب رضی الله تعالی عنه

از آنجا و ایس بخدمت بابا صاحب رضی الله تعالی عنه رسید و کیفیت

پاره کردن سند عرض نمود حضرت بابا صاحب رضی الله تعالی عنه از کار

قطب جمال صاحب رضی الله تعالی عنه ناراض شده لیکن فرمودند که شما

فرمایید شمارا ولایت بیدار کلیم که شهر کلیم ایشان است خواهم

آخر الامر حضرت از مسجد بیرون شدند و دعاء ضرر خواست بهر فی الحال
 بلاک گشتند بلکه اهل شهر به بدائے بد که شدند تا آخر مردم جمع شدند
 بدین حضرت آمدند و عرض نمودند که تعمیر ما نمویاید تا که ازین بلا نجات یابیم
 حضرت فرمود که ای دعا نموده بجای بارشعالی قبول را نخواهد شد اگر لا محاله
 تا که شهر میرا بد شده و میرا گریز تا هفت روز ویران است و بعد از یک روز مرد
 که چند بار باد شامان دهل بپوشد که باد دلی باشد و شش طبع نموده
 مگر صورتی نیست و بعد از یک روز که باد دلی باشد و شش طبع نموده
 در ویرانه است مگر بیایم که مردم و سالکان را که از حضرت میروند و چون شب
 بعد از یک روز که باد دلی باشد و شش طبع نموده و بعد از یک روز که باد دلی باشد
 که در راه باشد مگر باد دلی باشد و شش طبع نموده و بعد از یک روز که باد دلی باشد
 باد دلی باشد و شش طبع نموده و بعد از یک روز که باد دلی باشد و شش طبع نموده
 مراد از سرورانی که سید که بعضی او را باد دلی باشد و شش طبع نموده و بعد از یک روز که باد دلی باشد
 حاصل می شود و نیز به ایشان حضرت می آید و باد دلی باشد و شش طبع نموده و بعد از یک روز که باد دلی باشد
 داشت

آخر الامر ایشان را به شهر بیران طبر فرستاد و چون در آنجا رسیدند
 و جاده استقامت نمودند و در آن جمع نماز در مسجد جامع گھر
 با چند نفر از مردم بدان تشریف بردند و جائے نشستند و شایان آنجا که
 ملایم مسجد بودند ایشان را گفتند که شما از اینجا بر خیزید که اینجا
 صفائے فلان نام و فلان بیرت ده و فلان دست از آنکه پویا
 در آنست و آنجا که در آنست و فلان دست از آنکه پویا
 اهل مسجد را گفتند که ما از شما بیشتر نشسته ایم شما بجهت ما را
 از این جا بپوشید و این سخن حق نیست اگر بر این نشاز نمویاید و مسجد گفتند
 حضرت را نیز خبر شد و فرمودند که ما را چه میفرمایید اهل مسجد گفتند
 که ای فلان و فلان است و ایشان را نام و پیرزاده صاحب
 جاده و عزت اند حضرت در جواب فرمود که از ایشان سخن سختم از آنکه
 من بپیر ولایت از ایشان گفتند شما چه دلیل دارید حضرت در عقیب
 آمده گفت دلیل اینست است که شما همه را بپلاک خواهم کرد

بهر صفت دارد مولوی گشت بعضی زدن شیخ صاحب فرمودن بزرگ زدن مراد نایاب
 اگر خدای تعالی بخواهد مثل شیخ پیر دریا که بخدمت شیخ جلالت الدین کبیر الاولیا دایم
 ره قائلانیده رسید و در سبکیت بیعت داخل شده و بیک گشت و بوی خود را بیک
 شیخ صاحب را خلافت داده و که بواسطه فکری شیخ صاحب گشت که در آن
 که با هم حاصل نمیشد آخر به ملاقات و تعظیم پیر طریقه کشید و عمری که در ده خلوت و
 انجا بزم مقصود و حاصل نشد از انجا لایق نبود در تشریف نشستی ببرد و در
 و در انجا نیز تکلیف میسر نگشت باز بسبب همتی که در آنجا داشت که هر دو
 که از اهل حیات چندی حاصل نشد احوال رو با اهل مقامات باید کرد - تنها
 که از اهل مقامات چندی بدست آیید تا آخر قتل شما اهل مقامات گردید و در ده
 نسبت و را بطلب باطنی بگردانم بزرگ صاحب هزار حکم گردید و مریدان گشت
 آخر طریقه فرمود که در افتاده و استقامت باید تا که ششده بود
 آید بعد شیخ صاحب مریدان خود را وصیت فرمود که مرا به پهلوانی این
 مراد بقید کشیده آراسته سازید تا من در آن قبر در آمده بجا بر خود

روزها دیگر در تصویر اولیا سخن اعجاز افتاده بود و حضرت انشال بر وفق
 ذکر ملی احمد صاحب بر زبان مبارک را در ذکر شیخ احمد عبدالحق رودری
 صاحب نوشته از امام اولیا است چنانچه در مرثیه آن سرار ذکر انشاء چنینست
 که آورده که حضرت سالت بود که با ما در خود بود و بقیه تمجید و بیعت و نماز و غیره
 در آن مینمود و در قول و الودع انشال فرمود که ای عزیز شما چه بر تکلیف می کشید
 در آنکه حقیقتا چه تا تکلیف مصلحت فرقیست تمام آهتوز نهاده از همت آنکه
 خورشیدی و مصلحت که بگوید می توانی این سخن و ایل و خورشید حضرت را نگو در آن
 گفت از چنین مامور بود با بیک ریخت که از او و خدا نشانی نماید این ما در نیست
 بلکه در بزرگوارده خداست آخر شیخ میرد الحق صاحب از خانه بدر شده در شهر
 علی بخت برادر حقیقی تقی نمود تا که در سرکار و علی و طبعی ملازم بود در
 رسید و در انجا ملاقاتی خود را علم شده روزی برادر خود تقی محمد شیخ صاحب
 در پیشی که از او شنید بر تو تعلیم حق خواندن بود که سپرد و مولوی منکر شیخ صاحب
 را کتاب حرف شریعت خود چون بکلمه قرب لغیرت رسید بر رسید که ای

مصرف شوم مردان بموجب وصیت شیخ چنین بعمل آوردند شیخ درون
قبر در آمد و بالا نش قبر را پوشید چنانچه رسم است و تا بر سره شش ماه
شیخ صاحب در آن قبر ماند بعد از انقضای مدّة مذکوره قبرش گریه
ورید و شیخ صاحب ایشان را با احتیاط تمام بیرون آوردند و از آنکه جسم مبارک
ایشان بغایت لطیف شده بود ایشان را در پنبه ملوف نمودند و غذا از شوم
حلوه میدادند که آن اکنون بنوشید مشهور است از آنکه این حلوه شیخ صاحب
را با طبع مرکب بود مردم آنجا تبرکاتی پزینیدند و بعد صیت شیخ صاحب
را آوردند و تا که از کثرت تدویر حلو در آیام حیات شیخ صاحب یا ایام عمر
شیخ صاحب شکر راوی است حلوه از خوردن مردمان اینقدر زیاد
می شد که به کماون و غیره مال میشی شیخ صاحب خوراندند و هم بموی محل
فرمودند که پیشتر شنیده بودیم که توشه شیخ صاحب بدین حق رو بود چاکش و
چنگی و بی نماز را جائز نیست دیگر هر که باشد جائز است که بخورد چنانچه
صاحبزادگان مهاباد میگویند که مایان اقمان کردیم که هر شخص چاکش که

توشه شیخ صاحب خورده است بدر شک گرفتار شده است اما حال
مرآة الاسرار دیدیم که حضرت شیخ صاحب فرموده است که هر که توشه مرا بدون اجازت
من بخوردی وی را جائز نیست و مهربان محل فرمودند که جدا از توشه یعنی
حضرت فخر الاولیاء قدس سره العزیز را اگر کسی چیزی را نذر توشه شیخ صاحب
دارد حضرت صاحب آن نذر را قبول فرمودند و در نگر خود صرف نمودند
شاید که حضرت صاحب را اجازت از شیخ صاحب حاصل شده باشد
و مهربان محل فرمودند که تلاش شیخ احمد عبدالحق صاحب پیر دیگر را ببینید
و خلافت از پیر خویش قدری زیاده معلوم نمی شود موی خود بخش صاحب
عرض کرد که استعوا در شیخ صاحب زیاده باشد حضرت ایشان فرمودند خیر
مهربان محل عالم شاه گفت که از بابا صاحب کنجشکر قدس سره زیاده استعوا
نموده و داشت حال آنکه بابا صاحب بعد بیت پیر خود جائی نرفته
موی خود بخش صاحب گفت که بابا صاحب پیر می نیز چنین یافته که
ظرف دی را یکبارگی پر نموده حضرت ایشان فرمودند که پیر بابا صاحب

لنگشته حضرت ایشان فرمود که حضرت حافظ جال صاحب ملتان توبه سرور و فیکر هوش
 یعنی خواجہ توبہ توبی را میدید میفرمود که اگر کسی را شیخ مبرا الحق محمد است دهلوی و هو جود نیست تا اگر ایشان
 بعفرت خواجہ توبی نشان میداد می سخن کرد که صاحب خود نوشید که بعد از وضع جم از اندام
 کست در خاندان چشتیه ظاهر صاحب کمال ملنگ شده از سایه خوش شسته روزی از هفت
 ایشان میفرمودند که اگر از اینچنین باطل میفرمود که عالی بهر کست بهر کست نیست و ملازم این
 معنی این سخن بر زبان مبارک نماند که فرمودند که خاندان دهلوی در او احوال چندی میفرمودند
 داشتند از بعد از ملازمت با قاضی در در آن طور مرد از او بسیار شکایت میکردند که در آن وقت
 بسیار تقوی و ظلم میکرد و اخلاص و انجام وی نیکو شده است و اهل سخن هم از او فرمودند
 که رعیداد است و اهل بیت خود از خود بدست عالمی که بدایت معروف کرد پس سخن
 اینخواجہ در وقت و در طبع بسیار بدست عالمی که بدایت معروف کرد پس سخن
 حضرت ایشان که میفرمودند و انجام وی نیکو شده است و رعیداد است و ایشان بود
 باین معنی که فرمودند و فرمودند که در آخر عمر ایشان شده و حضرت ایشان بدست
 مبارک خود در احوال سلطنت ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر

خواجہ جبر طلب است رضی الله تعالی و سید بن علی عالم شاه باز عرض داشت که صاحب
 مرآت میفرمود که در خلعتوران چشت سهر کس بغایت صاحب استخراق بودند
 یعنی حضرت خواجہ قلی صاحب و حضرت مخدوم صاحب چنگ دهلوی و حضرت شیخ
 احمد بنده حق رولوی رضوان الله علیه جمیعان هدایت محل و حضرت باز رولوی خواجہ شمس
 صاحب بر آن میفرمودند که اینهم صاحب مرآت میفرمودند که حضرت شیخ احمد بنده حق قلی ایشان
 در آن توکس بر آن میفرمودند که حضرت شیخ احمد بنده حق قلی ایشان
 بودند و بعد از آن محفل حضرت ایشان باز فرمودند که صاحب مرآت میفرمودند که حضرت
 حضرت علی بن صاحب صاحب و شیخ احمد بنده حق رولوی خارق عادت کشف و
 زیورات بسیار عارض شده و ظهور بر پیوسته اند و از حضرت مخدوم چه از رولوی توکس سر
 و بیخه خارق عادت ظهور کرد و پیوسته پیوسته از رولوی چینه فخر سده
 صاحب از عالم خارق عادت ده است که از این است استقلال از رولوی چینه فخر سده
 جمیعان مل سخن درین افتاد که شیخ سید حق محبت دهلوی رولوی میفرمودند که در
 خانه چشتیه ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر

شدن صح کعبه زاده ها را الله شرفا و تعظیما کرده و مهدویت سعادتمندی قدوس
 انعمت صلی الله علیه و سلم حاصل کرده و مهدیین محل فرمود که بسوی من نذر این
 خان خط فرستاد بدین مضمون که وقتی بر من دریافت حالات تهمان در محضر در
 شهر بل تار برین دستادم که اگر شمارا چنین حال فخرالدین خان معلوم باشد
 باید که بنده را بر حق الهی هدایت که حال مرزا فخرالدین معلوم شود اکن هیچ
 جواب بذر یعنی بسیار ندادند بلکه بعد از سیفت بهشت روز بجای تار کاغذ او
 آمد که مرزا فخرالدین باز جواب این خان فرستاد مینویسد که میدان پیرا و مریدی
 در آکسان میوند حال آنکه مریدی در سطح پیرا که گزشتن هم مشگل و سخت تر است
 بهرین محل باز حضرت ایشان فرمود که بیشک این سخن راست است و این
 عبارت خوانند که مرید راست کالمیه فی بدو القاسل باشد و خود را
 هیچ اختیار نه دهد مانند مرده بهر سو که پیر ایشان ببرد و بهرین محل فرزند
 که میوه اکل نام در زمان حضرت ما یعنی خواجیه سیکمان صاحب رضی الله تعالی
 حضرت منکر شریف میبرد و نماز به گزین خواند فکر در ماه رمضان که روز ۵

هم میداشت و نماز هم ادا میکرد و در کار و بار بسیار است و چالاک بود و از
 فرمان حضرت صاحب قدس سر هیچ تجاوز نمی کرد چنانچه خدا بخش لا تکره میگفت
 که روزی در مهاباد شریف در راه هم اراده پاکیتی نموده تیار شد که از دروازه
 بهشتی خواهم گذشت چرا که تمام مردم از دروازه بهشتی میگذرد بهشتی می شود
 من ازین مردم خدا بخش لا تکره گفت که اول امتی نمودم و گفتم حضرت صاحب
 را عرض خواهم که که ترا رخصت ندهم که کار لنگر شریف تنها از من بغیر تو
 انجام نمی شود و اگر میخواستی موصوف اصرار نمود که من نخواستم ماند و شما که موصوف
 خواهم در این نگاه حضرت حضرت غریب از عرض نمودم که میسر اکل برای گذشتن
 در دروازه بهشتی سخت پاکیتی شریف تر است و حال آنکه کار لنگر شریف بغیر او
 را انجام نمی شود و حضرت غریب و از در حال و ارا طلبید و فرمود که
 راست است قصد پاکیتی در این میرا موصوف عرض نمود که به صاحب
 حضرت غریب از فرمود که چرا پاکیتی میروی عرض نمود که برای گذشتن
 در دروازه بهشتی چرا که همه مردم بهشتی میشود و من تنها محروم

مردم مانده ام حضرت نیز بنور قدس سره فرمود که شما بجای حسد شما بر پاکبخت
 نزدیک برانگیخته بسیار خوشدل شود و اراده پاکبخت موقوف گردد و بعد از محل فرمودند
 که شخصی بود از بزرگان حضرت حاجی پور و او را شیخ خود آن شخص را فرمود
 که ترا فردا بعین شهر رفتن است آن شخص بعد از وقت صبح بلا پرسش شیخ خود
 سمت آن شهر رفت بار آمد و بعد از وقت حضرت عرض رسانید که منم بعد از شهر که حضرت
 بشب فرموده بودند رقم و اکنون باز آنرا حقیر فرمود که هر چه مرا اطلاع ندادی که من
 ترا برین توأم کار می دارم در آن شهر میفرستادم نه بر آن شخص رفتن آن شهر آن مرید
 مرض داشت کرد که حضرت در آن وقت اینقدر فرموده بودند که ترا فردا بهر فلان
 شهر رفتن است از کردن کدام کاری نه فرموده بودند مرا تعییل حکم حضرت
 فرمود که بیا که بیا که ازین جهت رفتن آنرا از خواهم رفت و هر کاری و
 خدمت می که باشد آنوقت حکم فرمایند که بجا خواهم آورد فایده
 باید دانست که درین دو حکایت حضرت ایشان یعنی در مصایبت میرا گل و حکایت
 مرید حاجی پور صاحب قدس سره اشاره بدین معنی نمودند که مرید خود

خوشتن و کار و بار خود را بهر حال پسرد شیخ گویند و خود هیچ دخل نند
 چنانچه ذکر آن سابق گذشت و بعد از محل فرمودند که عندمان حضرت ما بهین
 کسان عالمی بودند الحال خاصان این زمانه به ایشان برابر نیستند
 روزی حسب ما اعتقاد پیش خاندان شریف بعد از نماز عصر حضرت تشنه
 بودند که از موی خدا بخش بر سیدند که فردا چه سال یوم است که اراده
 داریم یعنی اراده کنی چون چه داریم چه فور است موی صاحب مذکور فرمود که
 که بسیار ساعت است و موی بار موی صاحب
 باز موی خدا بخش صاحب فرمود بعد از آن فرمودند
 صلاح نیز بهین است که فردا شروع کرده اگر از آنکه یوم فیس
 ویم فردا تاریخ نهاده ماه بیع الاول و این هم ساعت نیک است بعد از موی
 باز از موی خدا بخش صاحب فرمود پیر سیدند که بکره فیس کدام وقت
 گویند یعنی کدام ساعت را مقرر می کنید موی موی موی عرض داشت که بعد از صبح
 صادق اول یا آنرا بکره فیس است بعد از موی محل فرمودند که نزد اهل

را از و نفع رسد آخر الامر حضرت ایشان و جناب حاکم محمد موسی صاحب بیخ درویشان و علماء درون آستانه شریف حضرت غریبتر
 قدس سره العزیز رقتند و در آنجا دعاء خواستند و بعد دعا بیرون آمدند
 بیت موضع کنندیدن چاه سوخته که شرقاً مقابل مسجد شریف واقع است
 بجای احباب از درویشان و فقراء و علماء تشریف آوردند و در آنجا چاه را بخاران کشیده و دست نموده
 در آن وقت این فقیر پیر معاصی را طلبیدند و حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اول شروع شما را باید در
 و اعطای خاله کنندیدن زمین نیز بدست این فقیر باشد و
 فرمودند که بن من مگر در بقعه را استاده فرمودند فقیر
 در آن حال عرض نمود که یا حضرت خاتم الانبیاء شروع کردن نیست
 که از بس گناه کارم و باوجود این حضرت خود موجود است دیگر چرا چه
 طاقت شروع کردن است حضرت ایشان فرمودند که شما نگرانگیر

که من موجودم بعد از الامور فوق الالب در نیست و آله و بر دست
 گرفتیم بسم الله الرحمن الرحیم رتده گفتم یا پیر مرد کن و سه گز نمود
 بعد از آن مولوی خواست بخش را فرمود بعد از آن مولوی عندهم مع الیوم حکم شد
 را بعد از شاه عالم شاه صاحب را ایشان نیز بموجب حکم حضرت
 ایشان علی الترتیب چند چند گز را نمودند و هر یکی را میفرمودند که
 خاک از دایره چاه بیرون اندازید درون دایره نیتند از بعد از این
 چار نفر مذکور میان حسین را فرمودند بعد از جمع درویشان را فرمودند
 که هر یک از شما نیز یک یک دود و گز را کرده میروید ایشان بنشین
 کرده می رفتند اللهم فتح لنا بالخیر و اخرجنا بالخیر و اجعل مواقب
 امورنا بالخیر و الفنا بالخیر بر حمتك یا ارحم الراحمین و باید
 دانست که دایره این چاه ده در ده گز شریک نهاده شده است
 تا که متحمل نجاست باشد در سن ۱۳۰۰ هجری المقدس روز
 غنیس قبل طلوع آفتاب تاریخ بیستم ماه ربیع الاول احوال

دست بلخو و زیور ستر روزی لبود هود صلوة سحر حسیب ممول
 بر آستانه شرف حضرت یزید از قدس سره جلوس میفرمودند که از
 مولوی خدای بخش صاحب پرسیدند که ای همیشه سرباز بر سر آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم میکرد یا طاهری یا طاهری مولوی عرض کرد ضد اشدت کرد که
 بجز مصلو نیست بعد حضرت ایشان فرمودند که مولوی دادار بخش
 پیشین میفرمود کایت کرد که روزی در خانه قبله عالم رضا الله عنه مردم
 آنجا رفتی می شنیدند و نجو است حضرت ما آمدند و عرض نمودند که
 اصداک بالارشاد است و سال و موی بی و غیر یک و می شود اگر آنحضرت
 دعا فرمائید بعد از غیبتی نباشد حضرت میفرمود از قدس سره
 بلطائفة روی من مولا من شرد نیده فرمودند که مولوی هندستانی
 لا اگر فتره بر بنوید و نیز افتاب نشانی حال بالارشاد خواهر شد
 بلاد مدنی خود را اینجا شغف نیست که آنشکها محض از سایه افتاب
 او را اگر با لعل بالارشاد نریا برید ارشاد میفرمودند که

داشت که مولوی منظر را نشان میبند در جابت فرمود و بید و و بر مول
 یعنی وسط سوره و صلوات الله علیه و السلام که اشرف المخلوقات است خود را
 بعد که رفتیم بر سر مول است متعسف ساخته دیگر از چهر طاقت که آن
 عبودیت یا بید و و بفرمود یعنی من هم مثل شما بنده + مولوی دیدار که
 گفت من کسبم او هم آن بنده بود یعنی از تو بخود صلوات الله علیه و سلم و من
 که بیرون رفتی ایبر مالک او سایه کردی من بفرمود از غدا صحره فرمودند
 که وقت یعنی هر وقت بالله سرباز آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ایبر سایه نیز عکس در بلب طاهری طاهری مولوی دادار بخش گفت که من
 از این کلام حققت متعجب گردیده مگر از جهت ادب بالارشاد من فرمودم
 که از کدام جاثابت است بعد بنده از احاطه بر خاسته در شهر
 چشتیان در محدوده اقامت در ششم و ششم و ششم چون بوقت ظهر رسید
 ششم چشتم که بارش بعدی : افراد شده که از احاطه بر خاسته
 شرف راه انداخته مشکل است آخر از احاطه خاتم خاتم

دیدم و قصه لا اله الا الله سرانجام گرفت بعد از این هم درین محل
ایشان با فرموده کردند که سائیر ذات انصورت صل الله علیه و آله همیشه بخود
یا گاهی گاهی بود و گاهی گاهی نبود باز فرمودی خدا پیش صاحب خردی نمود
که مرا بخت معلوم نیست که همیشه سائیر ندانست یا گاهی گاهی حضرت ایشان
فرمودند که سائیر ذات انصورت صل الله علیه و آله و سلم نیز چنین معلوم شد
که گاهی بود و گاهی نبود و قید اتحاد کمال یا تو عالمی نشانه داشتند و در
بنای که سائیر ندانسته چنانچه بطع شاه صاحب بی ارحم لغت احمد
و چه فرق سر کوئی کرد از هک پیچ مروارید و در میان به دیگر متوجه
بوده در آن وقت سائیر دانسته خودی خدا بخت صاحب عرفی کرد
چنین معلوم می شود از این کل حضرت ایشان این تغییر کجاست را سخت
تسلیت اوست که اگر با حضرت ایشان این چه سبب سازد که سائیر ذات
انصورت صل الله علیه و آله و سلم به سائیر ابر بالائی انصورت صل الله علیه و آله و
تمام سبب سازد در این حال متوجه فرموداشتند که در اثر اروا بیت است این بنا
صلی الله آتالی عشر

وقت ظهر بود که بخدمت حضرت غریب انوار رسیدم بمحل نگاه
حضرت برین افتاد و می کردند که مولای چه طور باشم شکره لغت بسیار
طوب شد و هم درین محل حضرت ایشان با فرموده کردند که سائیر صاحب انوار
نیز در آن وقت به چنین می گفتند که از حدیث بیضاوی شریف هم معلوم
می شود که سائیر ابر بر انصورت صل الله علیه و آله و سلم هر وقت بر سبیل
دوام نبود بلکه گاهی گاهی چنانچه انصورت صل الله علیه و آله و سلم
از سبب مصلحه محبت عدیه منوره بجهت فرمودند و قید کردند و می کردند
رسیدند مردم که اینجا که برای استیصال رفتند انصورت را صل الله علیه و آله
در میان محاسبین نشناختند که انصورت صل الله علیه و آله و سلم که نام
یکی است تا که حضرت ابابکر رضی الله عنه سائیر بالائی انصورت صل الله علیه و آله
از درای خویش سائیر نمود و بعد از آن حضرت صل الله علیه و آله و سلم
دانستند که ابر بر ایشان است بعد از مولای خویش صاحب ملک نمود
که ابر بر حدیث انصورت است من نیز به چنین حدیث در بقا را شرف

سایه نیریز کرد او نمی کرد در چنانچه موی جان او بید شمر
 سایه ندیدت بر زمین تا یکس فزاید سایه خورشید بس که جوت اثر
 سئل من الضی بن مالک دفعی الله تعالی تعصا ما حکمة فی عدم وقوع ظل البنی
 صل الله علیه وسلم علی الارضی قال لا لا یستقیم نورها خلق من نور الله
 و نوره انور من نور النصار و نور الشمس و النور الی الطل سایه کذا
 فثاوی الطهر یر تم کلام ۱۱ و نیز در ان شب کتاب مطلع الاقلام و ان
 امیر خسرو دهلی میگوید که سر عدل کلم کردم و آن نیز در باب هست
 انصرفت صل الله علیه وسلم الی دو بیت در بار عدم سایه ایشان فرموده
 سایه خورشید آنکه بر کورش نشین
 داشتش از پش خورشید جبر
 تا چو نسو زلم در آن آفتاب
 خود فلکی سایه بر اهل عدل
 فغیر ظل گفت که از این روایات صاف معلوم میشود که ذات
 انصورت صل الله علیه وسلم سایه نرگز نداشت

چنان معلوم شود که ذات انصورت صل الله علیه وسلم مانند آفتاب
 محض از اول درین جهت سایه نداشت حضرت ایشان این سخن قبول
 چنداں اندکات نر فرمودند اگر در ان شب بعد صلوة مغرب بجای
 خود آمده و کتاب شریع دیوان حواجه حافظ صاحب بر اسط خطه خود که
 بر شریع این بیت حواجه حافظ علیه راجع
 آفتاب آبر و بر تو شد در محراب
 سایه نر باشد طایب آفتاب
 نور موعی چنین نو شد که آفتاب از بر تو نوروی انصورت صل الله علیه وسلم
 در محراب ابوتوار شده چه رطه آفتاب پیش رو انصورت صل الله علیه وسلم
 مانده سایه بود و سایه را از آفتاب تا نرسد چنانچه موی جان علیه راجع
 فرماید سایه شبی چتر تر از آفتاب و نور رسد که مهر خدای را مستانست
 کون و در وزیر اشاره به سحر رسالت دارای معنی آفتاب نور
 دیوان در محراب است و ذات ایشان که همه چو آفتاب است

چنانچه این حدیث بخاری تریف بیشتر معلوم شده و بهرین محل باز
 خداوند تعالی نوریه از قول شایسته دلایل الغیرات در تشریح این باریات
 اللهم صل علی من کان یرثک خلفه کما یرثک امامه نیز چنین ثابت میشود
 که ذات العفرت صل الله علیه و آله و سلم محض نور و در حال انکشاف
 محلی چنانکه العفرت صل الله علیه و آله و سلم چنانچه مطلق خود میدید
 بعضی مطلق و بعضی نسبی بشت تمام میدید برایت بعضی و بعضی
 که نیز که نور باطن بود و بعضی بوسه که العفرت صل الله علیه و سلم
 دو چشم داشت پس بشت خود را مانند سوره سوره سوره و این قول
 صلیقت بشت عفرت الشان این تریقه خود را تسلیم فرمودند و فرمودی
 بعوضه نمودند و قاه شریف از مولوی خود بخت صاحب پرسیدند
 که اگر نور کامل و کل محمد ثانی آمده بر او و مولوی صاحب پرسید چند سال
 با آنکه شری از سر است بعضی ملا بر خالص با بیداری که بشتن بالاک و
 ریشی بشت نما را خود نموده اند در این چه فتوا هست مولوی خود گفت

نمازش جائز است یا کره است اگر احتیاطا داده نماز بهتر است هرگز
 نباید با کره است ادعا شده اند و عفت ایشان فرمودند و نسبت سحر محلولی نمود
 و حق کرد که هر کسی خود بعضی است و مسئله این است که استعمال این عمر در روز اول
 الباسا و زینة علم است عفت ایشان باز فرمودند و شایسته است و عفت محلی
 ذنب لم آئند و کبریت یعنی بر تائبان نیست نماز عطارا قضا بر یا بر کرد و آئند
 لو بر کرد و عید و محمل فرمودند که مولای الهی اگر هزار کی و غیره خود عطا داشت
 مگر این سخت سمود ادیان میکرد و قنیه نماز عجم عفت ما است صبر و دلالت
 وقت یا جام ریشی و در دلی ریشی که نماز را برین داشت می پوشید و نماز
 عجم را باین بر وجه و مسئله از او با است یا جام ایشان را ندیدیم که اگر سر کرد
 را او یا نه فکر در آن ایشان را خوب دیدیم که نزد مولای الهی را می یک بهتر است
 دو خسته بود شاید که برای مردم کسی کار ریشی دو خسته باشد مولوی خود
 صاحب فرمای و شاید که اگر از مردم کسی پوشید با شرفا بعد العفرت عطا الله
 نیز و عفت اما است قدر طراز و وسیله ارادان صاحب است پوشیدند

فلاک فلان ملک و دیگر جو در صفت حضرت صاحب سخن ایشانرا التفات نمی آورد
 و میبرد که مولی و محقق را بالمیلد و تا وقت انتظام نینمودند تا اگر مولی و محقق
 حاضر آمد خوب و اگر مولی و موضوع جواب داد و ولسا میهن و پیشی کرد
 بعد از آنکه کسی دیگر پیشی ساختن از صیقل نبرد و هیچین حال و کیفیت
 با مولی می نمود معامله نموده تا وقتیکه او بسیار شده بود که هر وقت از او خبر خوشی جاری می
 نمود آن یکی نیز از حاضران او را خبر خوشی لاف می زد و او را بر وقت از او خبر خوشی جاری می
 و مردم هم مشکلات مولی صد و پیشی خبر تصاحب میزدند که مولی را از بر وقت خوشی
 است به سبب جریان خوشی از مردم غراب می شود و هر تصاحب قدس سره که
 سخن ایشانرا التفات نمی نمودند و در این حال حضرت ملک ایشان این معنی را می
 بر زبان میبارید و میزدند (ادھر بیت لور بسیار باری طبع یعنی در حضرت با
 تمام بسیار خوشی و صفت محمد است یعنی بجز بسیار محبت در حضرت او
 نشاء دیگر چیز در او نیست بعد از آنکه در آن حال فرمودند که آنرا حضرت صاحب
 قدس سره و او را می گوید و صفت شیر داشت و این بیت خوانند
 شبیه سر افکنده و در راه کلام سلطان است بهر کوئی

حضرت باز فرمودند تسلیم کردیم که مسئله جاری باشد و هر یک در پیش حضرت
 طلب بای چنین حاکم کردن نوز فیرت لای است اگر چه حضرت صاحب جا و اثر ایشانرا
 ملقت نبود بخار خوشی مشغول بود و هر یک خوب نبود در این وقت همین
 غم افرا نمود که حضرت صاحب سرایم بود خدا نبود چرا که ما کو به لغت
 حال شری بود حضرت ایشان را این سخن شنیدیم را تسلیم نمودند و بعد از آن محل
 باز بود و در حضرت صاحب قدس سره بعد از این مشغول شد و در وقت
 که بهیوی بی یکسختی سخن میزد چنانکه مردمی از فرموده پیش حضرت صاحب امامت
 میکرد که مولی مسلک از حاضران خود را لاف می زدند و چند نفر را تصاحب
 نجاست نمی دادند و در این نیز شطاعت مولی و صند و پیشی حضرت صاحب
 میزدند حضرت صاحب قدس سره میزد سخن مردمان بحق مولی و میزد
 ایشانرا که میزدند که بزرگواران از شریک او را در مولی و صند و حاضران
 در بیت صاحب در انتظام می نمودند که مردمی از فرموده است بخوانید
 تا حالت ندانند از مردم در و سنان و میزدند که فلان مولی و در وقت

بسیار صاحب کامل و انسان بود قبل از عالم قدس بر وجهی نیز مودند آن شخص بارگشت
 که بسیار صاحب انسان کامل بود و بعد حضرت قبله عالم غایب شد آن شخص از آن عالم
 یک حضرت مودنا فرضا صاحب قدس که سره دیده ام از دیگر مکی را حال میان صاحب آدم تپید بود
 از آن مودنا خود بخوبی صاحب پر سید بود که میان صاحب از طایفه شایب و باب کرم
 از مشق عام کرده یعنی فرضا حضرت ایشان از این مودنا انوار کمال بود بر این مودنا
 که حضرت شیخ سعدی مدنی بود در کتب باب گفتن ذکر عشق هیچ آنطور کرده اند و از آنکه
 اندر سابق و سابق کلام حضرت ایشان معلوم میشود که مستعمل کلام سابق بعضی را این
 سخن فرمود که شیخ سعدی نیز کتب را با بر خط و خطی مملو ساخته و با این اعلی بهم
 انبیا است بلکه او را در کتب ذکر نیز فرموده که عبارت از حضرت شیخ است چون ایشان را در کتب
 انوارات از عبارت و ریاضت و مودنا و توبه و تقوی خود را مودنا بدستگار از آن اهل بهر
 انوارات شیخ اندر مودنا است نیست هیچ نیست بعد از مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا
 بعد از مودنا است مودنا شیخ سعدی صاحب قدس را و مودنا و مودنا است و مودنا مودنا
 بود عالم صاحب قدس را مودنا است هر چند که کلام خود را با این و آن مودنا مودنا

و در آن بعد از آن که بر این دنیا اندام متوجه شد و اولت بود و بدو بارگاه لشکران
 خود را علم بعضی ایشان بود و لشکران بدو شده و تقوی ایشان را بر شکر و شکر
 ایشان قبل از آن که رفتند هر چند که در آن عالم هیچ آنرا بر شکر و شکر
 این تقوی پس که در آن زمان فرزند آن بود آن را بر آن فرمود که بعد از صاحب میان
 میان و احاطه اندازد تا شمشیر بی شکی شود و شمشیر بی شکی باشد و حکم
 آن بر آن میان و شمشیر بی شکی باشد و شمشیر بی شکی باشد و شمشیر
 و این بر آن بر آن شمشیر و نسبت بر آن در آن است و این میان شمشیر شده
 ستم کرد و بر آن بود و چون صاحب میان است و شمشیر میان شمشیر
 مستعمل گشت از آن گشت شد و در آن مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا
 حضرت ایشان فرمود که در میان انعام و حیوان و عالم طبیعت و شمس و قمر و کواکب و اجرام
 است رضای آنکه آنرا از آن مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا
 بر طاعت مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا
 آن حضرت و بسیار و شیخ انور فرمود و در آن مودنا مودنا مودنا مودنا مودنا

فرمودند ای ایمنی انشالله زود می شود در تمام کون محنت بزیست لذت و لذت و سرور بسیار یافتند
 و فرمودند که در انشاء الله تعالی بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 قنطاریه بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 قبله عالم صاحب عالم تعالی ان شاء الله تعالی در دنیا بخت خیر او داده بودند و توفیق محنت خانه بود و از محنت
 محنت صاحب صاحب براده صاحب را فرمود که در این محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 ان شاء الله تعالی ان شاء الله تعالی ان شاء الله تعالی ان شاء الله تعالی ان شاء الله تعالی ان شاء الله تعالی
 نه از دنیا بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 طاعت ان شاء الله تعالی که در این محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 هرگز نماند که محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 محنت صاحب قدس سره بر این محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 و در راه بر سبب لطیفانی در این آب بسیار بودند چنانچه همه را کرده کردند
 ملان آب است و در این محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 رسید صاحب براده میا ان شاء الله تعالی صاحب فرزند محنت قبله عالم صاحب بر رسید که محنت اسلا

باز رجوع بزرگداشت بکنند و مذاق حال صاحب ندان سر و بی طبعه است که اکثر کلام و یک
 در اول وقت وجود است روزی سخن طراوت افتاد بود و محنت ایشان بزرگبارک در اندام
 اعلی که از سخن است بر چو که عشتی زیاد می شود بجا تقدیر ادب نیز زیاده می شود و از این سخن
 که از روز بروز بخت بخت صاحب که از حیدر را با دامن بود خوب و بد نبود در نهایت خوب
 چنانکه در شب می نویسد اول آنکه یا هو که بود و اشارت بیداری محنت محنت محنت محنت محنت
 نوی روز مناسب وقت میکرد و هم آنکه بر کسی بموقعه مناسب است و اولت محنت و حالت
 و در محنت می نویسد که در محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 تارک و با اوقات است مگر در محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 که اوقات در میان آنش و غیر احتیالات تا هم آن می کنند محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 فرمای آنش است باینجه بر چند که در آن احتیالات کرده آید تا هم آنرا آنش بر چند می رسد
 مدد آنکه در محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 که در محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت
 و آنوقت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت محنت

در راه آب بسیار بود آنوقت آنوقت چه طور آمدند حضرت صاحب در جواب فرمود
که ما میراده صاحب شما چه میفرمایید این دریا ایک بود اگر دریای آتش بودی
بهم نمادی حضرت ایشان این فرمود تمام کرد قوال را همراه سردار بیک آمده بود
ایشان فرمود که کذا زل بغوا اینود درینوقت سردار بیک موعود عرفی کرد که فلاح مولی را
درین حالت آمده بود و در مسافت یافت روز در حالت سکر و میخودی بود چنانچه نماز هم از وی
وقت شوی و در آن حالت میخودی بود چنانچه نماز هم از وی فوت شدی و در آن حالت میخودی
غیر از ایشان فرموده اگر قوی مبارک باشد تا قوال بخواند باز بمردی محل فرمودند
که حضرت صاحب ملا تیرسون در روز حضرت قید عالم رضی الله تعالی عنه حالتی و میخودی بهی
طاعت شده بود که از هر دو چشم مبارک ایشان قطرات خون جاری شدند و هیچ حرکت و حس در
ایشان ماند و این حالت میخودی تا دیر ماند در آنوقت میان راه صاحب فرزند حضرت قید عالم
رضی الله تعالی عنه هم حاضر بودند آخر صاحب نو اینیای این خان را طلبیدند
که در میان حق بود چون خوب ملا و حضرت صاحب را ملا میخود گفت که صاحب حال خود را
میخود یعنی همان حل قصبه حضرت خواج قلی است رضی الله تعالی عنه که در راه

حالت سبک شهید شده بودند از آنکه در نفس حضرت صاحب حرکت معلوم نمی شود باید که
تهدیه بعضی و تکفین کنید آخر درین اثناء چون باز نفس حضرت صاحب را ملا خطه نمودند
در نفس مبارک وی چیزی حرکت محسوس میشد آخر نورهای در تمام هم مبارک ایشان حرکت
محسوس شود و بیخودش باز آمدند بمسجد شش فرمودند که وقت نماز برین گزشته است باز
و بانه من سبوت قید عالم رضی الله تعالی عنه شده مردم غری کردند که نه بانه جناب
سبوت قید عالم رضی الله تعالی عنه شده و در وقت نماز گزشته حضرت فرمود اللهم رب
فايده ميگويد كاتبة عرفه كه اين حكايت از فرمود فتح محمد شاه و عالم تيرز بدني فخر شهيد
بودم مگر تفاوت است كه مولی فتح محمد گفت كه هر دو چشم مبارک حضرت صاحب سرخ و تر گون
بر اكله بمچنان تشاده بودند تا اگر نكس بران شسته هم يك خود را نمی زدند یعنی هر دو
چشم مبارک ایشان مانند مردگان بمچنان کشیده بودند که در رو هیچ حرکت يك
زدن نبود و نیز مولی مذکور میفرمودند که در این حالت بخود سر مبارک ایشان بر زانو
حافظ جمال صاحب ملتانی قدس سره بود و بانه مبارک ایشان بر زانو قاضی مامل میخود
قدس سره بودند و هر دو بزرگوار کف دست و بانه مبارک ایشان میالیند و صاحب

که طبعی از این راه خواهم آمد و کفایت نیست ایستادن قدری و سران قمر و زنده بسیار خوب است اما
 باید که همین تیر طالع نشود بعد از ایشان رفتن آن که در کمر بسیار خوب چون آن است نه زهر
 بعد از چندیم از طرف قصبه و بهر او معاد و کوه زدند و بخور و صفت بخور و قدری قوی و سرور
 حاضر شدند از آن وقت با ایشان نمودند که چو را که میگویند آن وقت نبود که تو مرید مملکتش و الحال
 وقت آمد اگر فرزندی پدرش میست میبوی که شو چو صفت و تربیت افتاد این سخن تمام کرد
 که سر آن فرزند صفت شدند و رفتند بعد و چندین بار دیدان آن قوم خلوقه برخاسته با یک دیگر ایشان
 گفت و بخون جان میخواستی که صد تا مریدم با هم میگردیدند و چندین نفر را میخواستند و چندین نفر را میخواستند
 زنی با جمیع افکار خوب و خوشی درین جنگ و جدال گشتند و شدند بهر یک از او و صفت تمام و نشان
 نماند و سرور و فرزندان او و اولاد و قاریب نامبرده باقی ماند بودند و طریکی آن جنگ تمام نمود
 که هر زن نام خود را و بگویند و از ملک خود فرار در در بدر میگشتند و نیز درین آستان
 قوم مرید که بسیار گشتن مردم است بر سر ایشان نافت او را در تمامی ملک و مملکت
 ایشان تهاه کرده بتاراج بردند درین مملکت و طالع و نشان صاحب درین کرد
 حضرت فقیل بن میافران الله تعالی عمن در اوایل حال رهزنی میکرد

صافتراده میان نور و هر صاحب قدری سر بالا ایشان با گذشت میفرستند تا اگر در آن حالت
 پیروی پیدا کردند و از شقیه منکران نیز ایستادند بدین معنی که شنیدیم و شقیه طلب
 نور از من از زبان صاحب ایشان میچشم شنیدم بودم شاید که حضرت ایشان امر فرمود روی
 اختصار نمودند مدینه سخن دریا و فساد بود که کار بهر بر وقت مورتان حضرت ایشان
 نیز بانی میکرد و اندک شقیه ملائکه او ان کاران است و صلا که در در ملک که هر زن
 زنی برود و در آن جا بصفتی طالع میگرد و تمام زن آن نیز در سلک او آمده بود که آنرا الله
 و آن بعضی چو نام که هر زن آن قوم بود نظر هر زن ملائکه را متشاد از آنکه ملک و حرم
 ملائکه را در حسن بود نشان را لایه دول بر او باخت آخر روزی ملائکه را با حق گشت و
 مکتوبی را در مکتوب طالع نمود و او را چون این خبر رسید مبارک حضرت غیبی نوران بود
 رسید سکوت کرده هیچ نمیگفتند درین آستان و هر یک سال گزیدند که در آن سال نوران
 تمام حضرتان در ادای جان گردید و بعد مستحق حضرت میگویند حاضر شدند خود به دولت ایشان
 بازید که لاجا میرود ایشان زن که مملکت که سمت قصبه و بهر حضرت نوران قول
 سره با نوبت رسید که از آن اشرف باز بلبل بر آید ایشان رفتن کردند

شبی بر سر راه نشسته بود که یکی قافله میگذشت و شخصی از آن قافله این آیت
 میخواندند **الْمُحْسِنَاتُ لِلَّهِ إِنَّهُنَّ يَتَّخِذْنَ مِنْهُمْ بُزْغِيًّا وَلَهُنَّ أَجْرٌ عَظِيمٌ** چون این آیت شریعه
 بسجده حفر رسید و برادر گرفت فی الحال ثابت شد حضرت ایشان فرمودند که (مردم)
 را در پس بره تیر جدول وقت در رسید از قفل خود بگردانید و از آن میفرمودند که امروز کسی
 سوار از قوم شیخ سکنه مرستی از مشهد مقدس آمده و اوصاف مزار اقدس حضرت
 علی بن موسی رفاقی **ع** را جمله دوازده امامان اند **ع** الله تعالی من بیان میکند
 و میگوید که بر مزار مبارک آنحضرت زوایا نقره بعد و بسیار عرف شده و در مایه
 آنجا اندر زیاده معتقد ایشان اند و بهجوم مردم بسیار میباشند چنانچه
 هر وقت فرود می آید از دور دور در انجام وجود بسیار شده و در روز
 شهر سجد و نیز یک زنجیر گرد مزار آنحضرت شایسته و بر مجسمه از خون و غیره که
 در آن قافله آن زنجیر بسیار امن و صاف است هیچ کس بر وزن ندارد مگر حکم
 از این انجام مردم شیعه اند و درین محل ملاک این معنی باز حضرت ایشان فرمودند
 که در پشت گرد مزار آنجا که ما نیز زنجیر است بر نمیم که در دمی آید آن

میشود هیچ کس بر تو تفرغ نمی کند مگر الحال در آن تفاوت افتاده از جهت آنکه
 سجاده آنجا قوری ادب نمی کند و درین محل مولوی خواجش صلب و ضرورت کرد که
 خواجگان چشت بسیار زیاده است و ما صاب تعرف و حکم وقت بودند چنانچه در کتاب
 مینویسد روزیکه حضرت ابویوسف **ع** حجتی رضی الله تعالی عنه در خانه کعبه رسید
 بیت الله شریف از جانب خود برخاسته گردید آنحضرت طواف مینمود پس بجای
 خود باز رفت بعد از حضرت نیز و طواف نمود و درین معامله را جمیع اهل علم
 بعشتم خود معائنات میکردند و ازین جهت فقهاء نوشته اند که اگر خانه کعبه بجای خود
 نباشد هم سمت آن صلوٰه جایز نیست درین محل حضرت ایشان فرمودند که اگر
 اگر فقهاء این حال را بعشتم خود ندیدند که قبول فرمودند و بیست و یکمین
 محل باز تعریف خواجگان چشت فرمودند که جای بیله ارحمه در
 نوات الاتس در تعریف خواجگان چشت مینویسد که چشتیان
 با خدا یار و اندک خلق نیز از چشتیان بهر چشمت بودند در نوات

و ساء لا حد در داند حضرت بهاء الدین از برای تقدیس کردن مطلق برفاقت
بیک کوششت و بطلان و قرائت مشغول شد در سبب اشنا با صاحب حق که سر
از حلقه حالتی در گرفت و در عهد آمد و لایق مبارک خود را بگوشت
حضرت بهاء الدین از برای اعلانی تقدیس کرده نمودن فرمود که
بجنب این چه روزی بیاهمالی نیست زیرا صاحب زکی الله تعالی فرمود که در
جنب هر روزی تا جنب عرض و کوش با صاحب قدس که روزی گوشت
استان کرد و فرمود که بجنب این گوشت که در سبب در سبب عیان حضرت الهی و اشق
صاحب زکی الله تعالی بخیر حی افضلا و لذت حق قرآن بفرموده در بگوشت
حضرت ایشان اندر شنیدنی این سخن بجا بقت در گوشت آمد و لحظه
در دو چشم مبارک خود را از جوش با آگ فرستاد و زد بعد از هر
مبارک خود را فرمود اگر در داند در میان صاحبان راه محمود صاحب فرمود
که اگر این بار بکم بهاء الحق صاحب قدس سرور را با بر نفسا که نیست
بعد از رسیدی میگوید کاتب عرفه که این سخن حضرت

بولند خدا بخش بفرماید که هر که جای صاحب این قول را از شیخ الاسلام
 نقل کرده است و نیز در تعریف حبشها چنین فرموده که حبشها را باک
 روزی در سر بیا که تنه شریف که در موضعه مشکوری
 در آن فرود جا لک
 فرود فرموده بودند وقت که با پس خدام دسترخوان آوردند
 نشان داد پس بدین فرم فرمود در کمر خدام شتاب خاندان لعنتید علیه الرحمه
 فرشته دیدم که روزی حضرت بابا صاحب رضى الله تعالى عنه بفرمود حضرت
 حضرت مهنا و الدین از کربا محققان رضى الله تعالى عنه شده بودند حضرت
 بهادر این را بدین آیه دعوت حضرت بابا صاحب قدس سره فرمودند حضرت
 با این حد قدس سره فرمودند که دعوت مایا سما است کلام
 مایا بابا حضرت بهادر و در آن زمان که قدس سره در آن وقت آمد خود
 در آن ده قیالان را طایفه جویان قیالان حاضر فرمودند و

و پادشاه محل فرمودند که نفس و شیطان حضرت منصور بجزیرت

دو سگهان را از هر یک اه ایشان میگردد در زیر میان مونی یا لکله ها بپا

عرض نمود که روزی حضرت منصور صاحب قدس سره بر کسی بجهان شدند

بود آن شخص این بر دو سگهان را که هر یک اه ایشان بود در بنجایت

حضرت لکله را را می کرد و تمسک حضرت منصور صاحب قدس سره

از اینجا را و از نشوند کسی از آن شخص پیر سید که چهل و نه دست این

دو سگهان بسیار نمودی آن شخص در محراب گفت که شما نمی درین

این سگهان یکد نفی حضرت منصور پرست و دیگر شیطان او پس من

هر خد صغیر بودی او نکردی — روزی گوید فقیر که دوره جنون

در روضه بود چنانکه ملک وی بود که در بر حاد یک کرت

براه دوره جنون عا شد همیشه و در ایام شهر اشعار ماه

مال بقی بی سر و سامان میگفت و در اکل و شرب هم

بجزیره فرزند داشت حضرت ایشان فرمودند که جای حضرت ملک صاحب

حضرت با صاحب قدس سره و بها و الا حق صاحب قدس سره حضرت

ایشان را چنین پیچیده بود که چند بار باز هم ذکر آن فرمودند

روزهای حضرت ایشان از دروازه خانه شاه شریف بهوای مسجود برای

نایز حضرت بیرون آمدند تا گهگاه نظر مبارک بر حاجی بیگلر اقامت

که جان خود را بچوبها سوخت میریزد بر کشته نفس خود

اینها را نه وی بود که هر روز دست بانو میکرد حضرت ایشان

فرمودند که در جائی بادشاهان و سلطان مجایب خان را سباب

و شاید گویند که میباشند و در سلطان این بادشاه طبعی حضرت صاحب

قدس سره مجایب خان را در میان هست که آذر بر قسم آذر درین خطا

موجودند و ایشان بهوای حاجی بیگلر صلا کردند و نیز جنیل

استقامت دیگر را یاد فرمودند بعد فرمودند که این جمیع خبر دادن

طریقه نفس گشت نیست و این بیت خوانند همیشه

جمع نه کشته نفس را جز ناله بشکر

دامن این نفس گشت را سخت گیر

حضرت ایشان فرمود که از غفلان شیعه شنیده ام که در لایزالند
 دل و شیعی میگویند و میگویند که همیشه میخندید و دیگر میگریست
 و آنکه میخندید و دیگر میگریست و میگریست و آنکه میگریست و دیگر میخندید
 با هم حال آنکه شنیدم آنکه همیشه میگریست با آنکه همیشه میخندید
 میخندید و گریست همیشه میخندید و گریست و گریست و گریست
 کسی نمیآید پس که بگوید که همیشه میگریست و گریست و گریست
 این حدیث است که میگوید که همیشه میگریست و گریست و گریست
 بعد از این عمل میگوید که همیشه میگریست و گریست و گریست
 چنین شنیدم که همیشه میگریست و گریست و گریست و گریست
 و این حدیث است که همیشه میگریست و گریست و گریست و گریست
 و این حدیث است که همیشه میگریست و گریست و گریست و گریست
 و این حدیث است که همیشه میگریست و گریست و گریست و گریست

خانها و مردان است که از بر شرم آدمی در بیجا شود و خود را در او اشاره
 بر موی که در عقیده کردند بعد از اشاره به موی حاجی بیلیل کردند و
 فرمودند که این چنین شیعه در جهان کسی ندیده باشد که با وجود
 اینکه دانا و بهر شیعار و خوانده است و خود را شب و روز بگوید که
 ستم میزنند و میگویند که من لعن خود را میگویم و از این خبر دانا که
 بر کم خود را در گشته میخورم یا بهر چه از این نیست مگر شرم
 نفس است بعد از این عمل سلام است منی فرمودند که هر کس از حضرت صاحب
 ما جامع بود از هر چه میفرمودند و آن کلام ایشان این است
 که اگر بر زبان مبارک لا اله الا الله یا تقوی نه میگویند نه
 الله تعالی یا مایان را از دست خود ترازاورد و دیگر میفرمودند که
 الله تعالی دعا و دعا و نفسی و عاصون امان دیکوے نفسی از
 حله و بغض آن نفس اماران دهد روزی سخن در این انشاده بود
 که کار محمد محمد و محمد بر عقیده و زنی است درین کمال عزت

منتهی نیست که بتوده در اختیار می آید اختیار است درین محل بنوع
عرضه نیست کرد که در جای علیها البتة نیز این صدها را
درین بابی ادراغ نموده باشد = ثباحتی
هر چند با اختیار مستهول می من و در منصب جبر حیرت پایا دوم من
به جبر می آید اختیار سر و در من به با دعوی اختیار مجبور من
روزی صبر و در وقتی شغلی از مریدان ملائک کوثر و ال ضلیه بسیار
نزد من آمده و چند مسائل یعنی بهشت نه مسائل کرد و گفت
که ملائک کوثر و ال موافق این مسائل معتقدند و از خود موافق
ایشان را بر اعتقاد این مسائل کافر گوید و من مرید ایشانم
الافتقار درین چه امر میفرماید اگر فی الواقع باین اعتقاد
این مسائل ملائک کوثر و ال کافر است تا من از و مرید شده
نسخ بهشت نایم و اگر نه بهشت خود را چنان بر حال خود کردم

که همیشه تا لید و از راهت خدا چنین مالوی حضرت عیسی علیه السلام
گفت که شما چرا همیشه منت میید مگر از خوف خدا نمی ترسید
و از و در ابالی هستی و از یکدیگر اثبات دلائل میگردند
آخر الا مر بر و به بیدار منتظر و می شدند درین اثنا و
و می نازل شد که انا عند ظنی بعبودی آخر کار عیسی علیه السلام
را حق تعالی و تعالی از بیدار کنان را رها ننهد و بر آسمان برود
و عیسی علیه السلام از دست کنان ریشخالت رسید درین محل
حضرت ایشان فرمودند که این سخن از کجاست و این حدیث فرمودند
لا تخشونک ذرۃ الالباب و ال یعنی برای رسیدن قدرت او است
تعالی شانم بیداریدین بیت فرمودند بهشت
بلو شکی کل چه سخن گفتی که خندان است
بعند ریب چه فرمودی که گریان است
دوین محل مولود نموده یا صاحب باز مونی نور در کتایب

اما امام این دیوانه است که خود را اهل انکسنت و بدو بگر جانفت
 بده کف بدهست مجاز که باید کرد و فرمود که دو علامه غری
 حرام یعنی در میان دو علامه غری حرام می شود اگر کسی که بدین
 باید کرد و دیگری گوید چنین باید کرد در این گفتگو هر غری می میرد و در
 می شود بهر گرفتاری این سخن صفت غریب تواند بود پس همه کوی امام این
 دیوانه شد حتی که نه بهر پاش او انداختند هر چند که غفلت عا
 کرد نه سوری نداشت روزی صفت غریب بود در مکه هر غریب
 میان غریب صاحب نزلت حضرت قبله عالم علی الله تعالی غریب بود
 که صاحبزاده صاحب میان غریب صاحب غریب بود روز غریب غریب
 که با صفت کوی اما امام این غریب العالم از حد زیاده بلکه شد اگر
 تقییر و یا مخوف زیاده غریب اما او را حاضرم صفت غریب غریب بود
 این سخن نهایت در جویش اصول و بهر شنیدن این سخن برخاستند

بدین علم می رود که کوی امام این با وجود انکسنت از حضرت صاحب
 زنده مجاز بود که علم ظاهر حضرت قاضی عامل محمد صاحب رضی الله
 تعالی عنه ترغیب شده مرید ایشان گردد و از حضرت غریب نزلت رسیده
 انکار او را و از این خبر نداشت که علم ظاهر پیش علم باطنی هیچ
 صفت ندارد و از آنکه علم ظاهر کسی است که در صورتها و
 کبریا و غیره که حاصل می شود بخلاف علم باطنی الغرض هر چند
 که کوی است و فی الواقع کوی امام این است و علامه صفت می کردند و می گفتند
 شما علم ظاهر غریب صاحب را چه دیدید که علم ظاهر کم در اند او
 در وجود صفت که بشک صفت صاحب علم ظاهر غریب داشتند
 که قاضی صاحب در علم ظاهر دست می خیزد و در انقضای روزی ای
 سخن بیصع مجاز صفت صاحب قدس بر کسی رسانید که امام این
 رفته مرید تقی قاضی صاحب رضی الله تعالی عنه شد صفت صاحب
 را از استقامت این سخن صفت جلالت اصول و نزلت که معلوم

و روانه شدند حتی که از بسیاری جلال یکی کفش در پایگاه مبارک کردند
 و دیگر بر جای خود باز نگذاشتند روان شدند و فرمودند که حاضران همه
 درین امر بنده را معاف فرمایند که این سخن را شنیدند و از آنکه مولوی
 امام الدین بمن یک نوع انگشت نمائی کرده بود من همچنین میخ ویرا
 زدم که ریشه ریشه شده خاضع خواهم شد نه سالم اگر حضرت غریب نواز
 قدس سره از آنجا روایت میفرماید که در آن حال که دیوانگی میکرد بمسجد
 بعد از آنکه امام الدین مذکور بالا بمسجد خود محمد علی نام که در آن ایام خورد سالی
 بود در آنجا بیفروفت حضرت غریب نواز آمد و بر آن غفور تقصیر
 خویش عمری بیهوش کردند و در آن ایام بیت نوشته بود
 گفته بود مرد ستمکار را چه تاوان زن و طفل بیچاره را
 حضرت فرمودند که قدس سره را بر حال ایشان رحمت آمد و گناه ایشان
 مغفور نمودند و نیز از پسر مولوی مذکور بر رسیدند که چیزی سبق
 میخواستن و من نمود که بلی یا حضرت چیزی میخواهم حضرت فرمودند

فرمودند که خوب سبق بقوان و دعا بهم فرمودند که بروا
 ترا خوشحال خواهد داشت روزی میفرمودند که فرزند کن
 امام الدین مذکور که درون احاطه خانقاه شریف حضرت قید
 تمهید شده و او در آنجا مدفون یافته بود اسطیقه صاحبزاده
 صاحب است که فرزند ایشان را بطریق دوستی داشت و این
 بسمع مبارک حضرت غریب نواز کسی رسانیده و نه حضرت غریب
 خود دیده که درین ایام رفتن حضرت غریب نواز قدس سره بمسجد
 بر سبب بکریستی موقوف شده بود و نه موقوف و گنبد مولوی
 احاطه خانقاه مبارک حضرت قید نام رضی الله تعالی عنه کی تمهید
 از آنکه حضرت غریب نواز از فعل مولوی بمذکور تجوی جلال چه
 که عرف از شنیدن نام مولوی مذکور اگر اعیاناً کسی بر زبان
 بغایت در جوش و جلال آمدی و هر چه میره مبارک ایشان
 شدی از این سبب نام مولوی مذکور کسی از خوف بلیست

العال چون واقفان این گم گشتند یعنی مخفی شدند

مردم هم از ایشان بالکمالی شدند بعد برین ذکر مقامات و حالات

گشتند و کرامات و کیفیت ظهور کھرق عادات حضرت خواجہ آنسوئی

قدس سره العزیز افتاد حضرت ایشان بر زبان مبارک نازل نمودند

در این بخش میگویند که جناب حافظ مومنی شاه صاحب خیر بادید

صنیعی شریف را بسیار دوست میداد شست و اکثر اوقات ویرا

صلالعه میفرمود و میگفت که مرا یقین روحی از جانب مولا تاروم صاحب

رضی الله تعالی عنہ حاصلست و نیز مولا تاروم صاحب با نیکی

ارشاد فرمود که برو شما خود را در عقد بیعت حضرت فخر الاولیاء

قدس سره یا یاد کرد و در سلک سلسلہ ایشان داخل شوید

اینجاست پیوند میرزا ایشان گشته و در سلک غلامی ایشان دراصل

شده مولای مملوک گردید که بعد از من از مملوک شاه صاحب رضای الله تعالی

نسخه

بر زبان آوردند و نذر کردی که کردی بعد برین محل حضرت ایشان

زیارت آنرا چه صدف و گنبد مولای مملوک در درون احوال و خانات

باز ساخته شد مگر گنبدش مسدود و ابواب میماند از آنکه

درون گنبد و یک قسم مور حیا سرخ بکثرت میباشند بر کسی

که در دنیا وی برائی فایده خود ندان رود مگر چپهای مملوک بر وی بسیار

دو را میگزیدند از الاموال چار و استخفجی تا نایب شود و سپس بیرون

میآمد روزی سخن در شرف و کسر اصابت اولیاء افتاده بود حضرت

ایشان بر زبان میباریدند که مردم و هیای از آن مشکرا اولیاء اند

که ایشان آن اولیاء را الله غیب دهند که از آن کشف و کرامات صادر

نشدند و نه مشکرا ایشان سرگشته شدی مگر چو که احوال اولیاء الله

بهمه مخفی شودند از این جهت مردم و حایای هم مشکرا شوند و این نیست مولا

مگر صوفی و واقفان را مگر

آنجهان که گنبد بجزای این سخن

حکایت فرمودند که سال در میانک ایستاد باریان بود و در میان
 شتر چشمتان بود و زنای بد را طلبی باریان چشمتان و انبیا
 بعد از حضرت صاحب قوس که آورد و حضرت صاحب قوس که
 در آن وقت صاحبان نبوت فرمود که موی سر فلان معجزه یافته خفیه
 سازند فی الحال باریان خود را بپوشانند و بپوشانند که
 آن بپوشند و آنرا گرفته موی سر و موی سر را جز و سر فلان سازند
 بپوشند بپوشند بپوشند موی سر و موی سر باریان بپوشانند و تاد
 و رفته موی سر آن بپوشند که کشادند و باریان بپوشانند بپوشانند
 مکانها و دیوارها و مردان بپوشانند در گرفتند بعد از آن
 عجز و کشادند و باریان هم منقطع کردند بپوشانند محل قصر
 عبود در یان آن حضرت غیب نوزاد قوس کرده در میان عالم
 مشهور است انا فرمودند و گفتند من نیز در این سال که
 حضرت صاحب رضا الله تعالی مشهور بود باریان بپوشانند

سوال نمودم که در میان حضرت ما یعنی خواجہ نوروزی و مولانا روم صاحب
 راز الله تعالی شریعتی است از این مسئله بنده شاه صاحب نبات
 ربیبیه و صلاحی ظاهر گشته فرمود که از این بین سوال کردن صحیح است
 که مرا کافر کنی چند ساعت برین بنشینت که مرا باز طلبید و گفت
 که موی هیچ مشکلی نیست که این را نپوشد و اعتماد اهل الاله
 مولانا روم طلبیده و آنرا مشکلی حل نشده یا نشود و بپوشانند صحیح
 کلام و مشکلی نیست که بر بنده روا آورد و در کتاب التجا و ان
 بعد از حضرت خواجہ نوروزی قوس کرد برده شد و آن با انجام
 به رسید و مکرر بنشیند قدر فرق است در میان اهل هر دو بزرگوار که
 به کارای و دشواری که حل و شکر آن مولانا روم صاحب رضاء الله تعالی
 بخوبی میفرمایند حضرت ما یعنی خواجہ نوروزی قوس کرد و العزیز آنرا
 بنمود و بنسبم حل میفرمایند بنشیند مولانا روم اهل حق ایلی

شده بودند یا صفت ایشان فرمودند که در صلاحه یا یکدیگر
 اختلاف است و اما در بهم زدن ایشان شک نیست که هر دو
 هم در میان خود انسان پس سخن مشهور است که ایشان
 با یکدیگر هم مشوره ندادند بوند و کوی خود را پیش صاحب
 عرفه نمود که این سخن فاطمه مشهور است از آنکه از هیچ
 کتاب ثابت نمی شود هم درین محل حضرت ایشان باز فرمودند
 که ای سخن اگر صریح شود هم قرینه ظاهری نیست که چند
 قابل اعتبار نیست فکر ایشان را قرینی دیگر ندارد
 قرب الی الله است که در و میری را انجا نشن نیست
 و آنچه بود تمت با بفر

عمر بن قتل ۱۹ رمضان المبارک ۱۱۳۱

دیگر دوم بعد از آنکه سبب نهبان اعظم ششم

عنه کار می کرد ازین شان بطحور می رسیدی در برده
 بوده ای که اسم سبب ظاهری را بجا نرساخته الی کار را
 با انجام رسانیدی و ملازم این صحنه ای حکایت فرمود و
 اشتباه او در آنکه درین محله مرز بزرگ است که آنرا
 مرز بزرگ گویند و متعلق مرز چاه است پس هر کسی را
 در زبان حضرت صاحب قندی مرز بزرگ میگویند و اتفاقاً
 بعضی مرز بزرگ مرز بزرگ او را میگویند که مرز بزرگ
 چاه مرز بزرگ کن چون انشعاب بجا مرز بزرگ میگویند
 فی الحال شهادت یافت این مستحق یک حیل سازان ظاهر بود
 و در اصل همه تعریف نمودند انصافت غریب و از قدسی سره
 بود درین محله شخصی چند و ستانی سوال کرد که یا حضرت
 حق تعالی خواهم بزرگ است چه نسبت به رسول فی الله و حق تعالی
 بابت شیخ عبد الله که از طریق قدسی سره با هم ملاقی

تصوير القلوب في لطائف المحبوب

ملفوظ حضرت خواجہ اللہ بخش تونسوی

رتب : خواجہ احمد بن امیر عالم المسلمین بالبحرین الاروشتی العزیز